حواشی شیخ بهاءالدین عاملی و شیخ ابراهیم حرفوشی بر اصول کافی، شش باب از کتاب التوحید

به کوشش: محمود ملکی*

چکیده: شیخ بهاءالدین عاملی و شیخ ابراهیم حرفوشی از دانشمندان قرن یازدهم شیعه، تعلیقاتی بر شش باب از کتاب التوحید اصول کافی دارند که برای نخستین بار در اینجا به چاپ می‌رسد. برخی از این تعلیقات، در حدّ توضیح کوتاه لفظی و عبارتی، و برخی دیگر، توضیح نسبتاً مفصّل در مسائل مختلف توحید است. نگارندهٔ مقاله، ضمن تصحیح و تحقیق این تعلیقات، مقدّمه‌ای کوتاه شامل شرح حال آن دو دانشمند و توضیحاتی مختصر دربارهٔ مطالب آنها آورده است.

کلید واژه: کافی ـ کتاب التوحید / توحید ـ عقیدهٔ شیعه / کافی ـ تعلیقات / عاملی، بهاءالدین / حرفوشی، ابراهیم / دانشمندان شیعه ـ قرن ۱۱.

*. پژوهشگر حوزهٔ علمیهٔ قم.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]

۱. مقدّمه

۱ـ۱) شرح حال شیخ بهایی

محمّدبن حسین‌بن عبدالصمد حارثی هَمْدانی عاملی، معروف به شیخ بهایی، در بعلبک و در سال ۹۵۳ هـ متولّد شد. (۱۱: ج ۳، ص ۴۴۰)

وی در سیزده‌سالگی، در سال ۹۶۶ هـ (۱۲: ص ۲۴) با پدرش به ایران آمد و در قزوین اقامت گزید (همان) و نزد پدر و سایر بزرگان، علم آموخت. سپس به مقام شیخ‌الاسلامی رسید؛ ولی پس از مدّتی منصب و مقام را رها کرد. ابتدا به زیارت خانهٔ خدا و پیامبرﷺ و اهل بیت‌علیهم‌السلام رفت و سپس به سیر و سیاحت روآورد. (۱۵: ص ۲۹۰)

شبیبی دربارهٔ حیات شیخ می‌گوید:

> *شیخ، علوم ادبی عرب و فقه و اصول و حدیث و تفسیر را از پدر آموخت و در قزوین، در زمان نشاط و بالندگی این شهر، یعنی عصر اوّل دولت صفوی، نزد پدر علم آموخت. قزوین در این زمان، پایتخت این دولت بود و گسترش حرکتی علمی را شاهد بود و مدرسه‌های بسیاری در آن پدید آمد. شیخ عمرش را صرف درس کرد تا اینکه پدرش قزوین را به قصد هرات ترک کرد و او در قزوین از طولانی شدن ماندنش در این شهر، ناراحت بود و رفتن از آنجا را به محل اقامت پدر ترجیح می‌داد زمانه او را برای رفتن به هرات یاری کرد و علم آموزی‌اش را در آنجا ادامه داد.* (۲: ج ۹، ص ۲۳۶)

شیخ بهایی پس از شیخ علی منشار، پدر زن خود، در زمان شاه عبّاس دوم، به منصب شیخ الاسلامی رسید و نزد شاه مقامی رفیع داشت و کسی از رجال آن دوره به او نمی‌رسید.

وی به سرزمینهای مختلف اسلامی مانند مصر، قدس، دمشق و حلب سفر و با عالمان آنها دیدار کرد. به نظر می‌رسد در این سفر، به زیارت خانهٔ خدا رفته است. سعید نفیسی دربارهٔ این سفر می‌نویسد:

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]

ظاهراً این سفر شام و آسیای صغیر و فلسطین و حجاز آخرین سفر او بوده است. (۱۲: ص ۴۰۳)

شیخ به مسجد جمکران هم مشرّف می‌شده است. علم الهدی فرزند فیض کاشانی می‌نویسد:

فی سنهٔ ۱۰۸۰ در خدمت والد مولانا حجّة الله فی العالمین (روحی فداه) مشرّف شدیم به حرم اهل بیت علیهم‌السلام و بعداً مشرّف شدیم به زیارت مسجد مقدّس جمکران که از قصبات قم المشرفه می‌باشد. حقیر فقیر شنیدم از والد مکرّم (روحی فداه) که مولانا شیخ محمّد بهاءالدین عاملی (عطّر الله مرقده) و مولانا حضرت علّامی آخوند ملا محمّدتقی مجلسی (عطّر الله مضجعه) به این مکان مقدّس مشرّف می‌شدند.» (این مطلب از وبلاگ کشکول سایل کاتبان، متعلّق به آقای محسن صادقی است. ایشان اصل دستخطّ علم‌الهدی را هم در وبلاگ خود گذاشته‌اند. ایشان یادآور شده‌اند که این دستخط در جُنگی در کتابخانهٔ ملّی موجود است.)

ایشان به علم و دانش علاقهٔ وافری داشت؛ چنان‌که نوشته‌اند وی در سیزده سالگی، از رساله‌ای در واجبات علمی و عملی و در شانزده سالگی، از أشکال التأسیس قاضی‌زاده رومی به خط خود استنساخ کرده است. سعید نفیسی در این‌باره می‌نویسد:

جوانی که در سن سیزده سالگی و شانزده سالگی، کتابهایی به خطّ خود نسخه بردارد، پیداست که تا چه اندازه در پی کسب دانش، شور و شوق داشته است و گمان ندارم بتوان از بسیاری از بزرگان دانشمندان جهان، کتابهایی بدست آورد که در آغاز عمر و در ۱۳ سالگی و ۱۶ سالگی ـ که در حقیقت اوان کودکی است ـ نوشته باشند و همین نکته در جلالت مقام این دانشمند یگانه بسنده است. (۱۲: ص ۲۷)

شیخ بهایی در بسیاری از علوم زمان خود سرآمد و زبانزد همه بود. شیخ حرّ عاملی دربارهٔ وی می‌نویسد:

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]

او در فقه و دانش و فضل و تحقیق و تدقیق و جلالت قدر و عظمت شأن و زیبایی در تصنیف و آراستگی در تعبیر و جمع زیباییها، مشهورتر از آن است که یاد شود و فضایلش بیشتر از آن است که به شمارش درآید. (۳: ج ۱، ص ۱۵۵)

و در ادامه می‌آورد:

او در زمان خود در فقه و حدیث و معانی و بیان و ریاضی و... نظیر نداشت. (همان)

برای وی در موضوعات تفسیر، حدیث، درایه، رجال، دعا و عبادت، فقه، اصول، نحو، بیان، حساب، هیئت، حکمت، تاریخ، ادب و... ۸۸ اثر یاد کرده‌اند. (۱۲: ص ۷۳) نیز از وی رساله‌ها و جستارهایی در موضوعات مختلف مانده که نسخه‌های آن هنوز، خطّی باقی مانده است که با حساب این تألیفات، شمار آثار شیخ بهایی از این عدد، بسی فراتر خواهد رفت.

شیخ بهایی سرانجام در سال ۱۰۳۰ در سنّ هشتاد و یک یا دو سالگی، در اصفهان، دیده از جهان فرو بست و علّامه مجلسی اوّل در میان پنجاه هزار از عالمان و سایر مردم، بر او نماز گزارد. (۱۴: ج ۱۴، ص ۴۳۵) او را در جوار حریم رضوی علیه‌السلام در خانهٔ خود به خاک سپردند. (۱۱: ج ۳، ص ۴۴۰)

۱ـ۲) زندگانی شیخ ابراهیم‌بن محمّدبن علی حرفوشی

شیخ ابراهیم‌بن محمّدبن علی حرفوشی عاملی کرکی دانشمندی فاضل و صالح بود که نزد پدر و عالمان دیگر درس خواند و در سال ۱۰۸۰ هـ در طوس از دنیا رفت و شیخ حرّ عاملی بر جنازهٔ وی حضور داشته است. (۳: ج ۱، ص ۳۰)

تنها اثری که از حرفوشی به جا مانده و به خطّ اوست، کتاب الاجازات است که کتابت آن را در اول ماه صفر سال ۱۰۷۱ هـ به پایان رسانده است (نسخهٔ خطّی، برگ ۳۴۲ ب) از این کتاب به چند عنوان کتاب الاجازات (۱۳: ج ۱، ص ۱۲۳)، مجموعة الاجازات (همان: ج ۲، ص ۵۹) وکتاب الرجال (همان: ج ۱۰، ص ۸۲) یاد می‌شود. این مجموعه اکنون

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]

درکتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی به شمارهٔ ۸۹۷۵ نگـهداری مـی‌شود. در ایـن کتاب، اجازات و فواید فراوانی آمده و بسیار قابل استفاده است که هـمین چـند حاشیهٔ کوتاه بر کافی نیز ـ که در اینجا آورده شده ـ از همین مجموعه است. علّامه مجلسی نیز اجازات این مجموعه را در اجازات بحارالانوار نقل کرده است. (همان: ج ۱، ص ۱۲۳)

وی کاتب نیز بوده است وکتاب الردّ علی سلطان العلماء، تألیف شیخ علی‌بن محمّدبن الحسن‌بن زین‌الدین شهید ثانی که در پاسخ به اعتراضات سلطان العلماء به الروضة البهیّة نوشته راکتابت کرده است. (همان: ج ۱۰، ص ۲۰۰)

۱ـ۳) سخنی دربارهٔ حاشیه

در آغاز این حاشیه آمده است: «**هذا ممّا استفید من شیخنا بهاء المحقّقین (قدّس سرّه) في أثناء مباحثة الکلینيّ.**» و این اوّلین شاهد است بر اینکه این حاشیه از شیخ بهایی است و اینکه آیا خود حرفوشی یا عالم دیگری آن را از شیخ بهایی شنیده، معلوم نیست زیرا وفات حرفوشی ـ که سال ۱۰۸۰ است ـ پنجاه سال پس از وفات شیخ بهایی است. هر چند ممکن است حرفوشی در سنین جوانی، آن را از شیخ شنیده باشد؛ امّا فعل «استُفید» که به صورت مجهول آمده است، ایـن گـمان را ضـعیف می‌کند.

شاهد دیگر بر اینکه این حاشیه از شیخ است، آن است که حرفوشی از تعبیر قال الشیخ (سلّمه الله) استفاده می‌کند و در همین کتاب الاجازات ـ که دو حاشیه بر دو مطلب فقهی آورده ـ عبارت «**هذه فوائد متفرّقة لشیخنا دام بهاؤه**» را ذکر می‌کند و در پایان آن نیز «ب ه سلّمه الله» آورده که نشان از این است که این مطلب از شیخ بهایی است.

این حاشیه از برگ ۴۹ ب تا ۵۳ الف مجموعه است. حاشیهٔ دیگری در برگهای ۲۴ ب تا ۲۶ ب وجود دارد و در دو جای آن نیز همین عبارت الشیخ (سلّمه الله)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]

وجود داشت. ما آن را نیز در پایان حواشی شیخ بهایی آوردیم. البتّه ممکن است این حاشیه از شیخ بهایی نباشد، بلکه از شیخ عبدالصمد برادر شیخ باشد؛ چراکه از وی نیز در همین مجموعه با تعبیر «سلّمه الله» نقل می‌کند. این حواشی بر شانزده حدیث و یکجا هم بر کلام مرحوم کلینی است.

به نظر می‌رسد، سایر حواشی برگهای ۲۴ تا ۲۶ از خود حرفوشی باشد که حاشیه بر باب الإرادة بوده، و ما آن را در انجام حاشیهٔ شیخ بهایی آوردیم که حاشیه بر چهار حدیث و یکبار هم بر کلام مرحوم کلینی است.

۱ـ۴) نکاتی از حاشیه

این حاشیه داری فوایدی است که توجّه دادن به آن لازم است. این موارد که فلسفی است همواره مورد نزاع دو طرف بوده است. البتّه در حاشیه نیز نکات دیگری وجود دارد که در اینجا مجالی برای پرداختن آنها نیست و خوانندگان می‌توانند به متن مراجعه کنند.

۱. ردّ أصالة الوجود

نزاع اصالة الماهیّه و اصالة الوجود از دیرباز، میان فلاسفه جریان داشته است تا اینکه از زمان ملّاصدرا ـ که قائل به اصالة الوجود شد ـ این نظریّه به عنوان نظریّهٔ غالب پذیرفته شد؛ هر چند عدّه‌ای به اصالة الماهیّه قائل بوده و هستند.

شیخ بهایی نیز به اصالة الماهیّه قائل است. وی در شرح حدیثی می‌نویسد:

«لا یخفی أنّ قوله علیه السلام: «أَیْنَ الْأَیْنَ حَتَّی صَارَ أَیْناً» [و] «حَیَّثَ الْحَیْثَ حَتَّی صَارَ حَیْثاً» مؤیّداً لمذهب القائلین بجعل البسیط؛ أي جعل نفس الکیف و خلقه لا أنّه جعل الکیف کیفاً لأنّ المهیّات غیر محقّق له بالجعل المرکّب لا أنّه جعل الأمرین موجوداً؛ لأنّ الوجود أمر اعتباریّ لا یتعلّق الجعل به کما حقّق في موضعه أو باتّصافه بل الجعل یتعلّق بالمهیّة بحیث یصحّ انتزاع الوجود

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]

منها حيث تعلّق الجعل بها كما تقول: جعل نفس المشمش و خلقه لا جعل المشمش مشمشاً و لا جعل المشمش موجوداً و قوله تعالي (جَعَلَ الظُّلُماتِ) (انعام (۶) / ۱) **أيضاً مؤيّداً لهذا المذهب.»**

۲. رد مسبوق بودن همهٔ حوادث به مادّه

گروهی از فلاسفه معتقدندکه هر حادثه‌ای باید مسبوق به مادّه باشد؛ امّا شیخ بهایی این نظر را قبول ندارد و آفرینش خداوند را بدون مادّه و براساس قدرت و حکت خداوند می‌داند وی در این مورد چنین می‌گوید: «**قوله‌عليه‌السلام: لَا مِنْ شَيْءٍ فَيَبْطُلَ الِاخْتِرَاع إشارةٌ إلى أنّ جميع الحوادث لم تكن مسبوقةً بالمادّة، إنّ الله تعالي إذا ﴿أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُون﴾** (يس (۳۶) / ۸۲) **بقدرته و حكمته فثبت الاختراع و بطل ما ذهب إليه الفلاسفة من أنّ جميع الحوادث مسبوقةٌ بالمادّة فالحاصل أنّ الاختراع ثبت بدفع الإيجاب الكلّيّ.»**

۳. ردّ عقول عشره

فیلسوفان معتقدندکه خداوند در آغاز، عقل اوّل را آفرید و عقل اوّل علّت عقل ثانی است تا عقل دهم؛ ولی شیخ بهایی این رأی را نپذیرفته و چنین ردکرده است: «**قوله‌عليه‌السلام: وَ لَا لِعِلَّةٍ فَلَا يَصِحَّ الِابْتِدَاعُ هذا إشارة إلى إبطال قول الفلاسفة بأنّ العقل الأوّل علّة للعقل الثاني و هكذا إلي العاشر؛ لأنّ قوله‌عليه‌السلام: «خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مُتَوَحِّداً بِذَلِك» صريح في خلق الأشياء و ابتداعها بدون علّة.»**

۲. حواشی شیخ بهایی بر کتاب التوحید کافی

*** باب فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ، ح ۱۲:**

قال الشيخ: ـ أيّده الله تعالى ـ: هذا حديث مضمر؛ أي قال الإمام‌عليه‌السلام؛ لأنّه ليس من دأب الكلينيّ أن ينقل كلام غير الإمام بعنوان الحديث.

*** بَابُ النَّهْيِ عَنِ الصِّفَةِ بِغَيْرِ مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ تَعَالَى، ح ۱**

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]

ذيل «كَتَبْتُ عَلَى يَدَيْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ»:

قال الشيخ ـ ايّده الله تعالى ـ: أي كتبت كتاباً و أرسلت على يدي عبدالملك.

*** همان حديث ذيل «وَ بِالتَّخْطِيط»:**

أي: بالخطوط التي كانت في الأجسام و الأبدان.

*** همان حديث، ذيل «مَنْ قِبَلَك»:**

أي: من ناحيتك و جانبك.

*** همان حديث، ذيل «فَلَا نَفْيَ»:**

أي: لا تعطيل فيه كما يقول بعض الناس بأنّه تعالى خلق العقل فقط أو بمعنى أنّه يطلق عليه الشيء كما تقدّم لكنّه شيء بخلاف الأشياء [و] هذا كناية عن قوله عليه السلام: «هُوَ اللَّهُ الثَّابِتُ الْمَوْجُود.»

*** همان حديث، ذيل «وَ لَا تَعْدُوا الْقُرْآنَ فَتَضِلُّوا بَعْدَ الْبَيَانِ»:**

أي: لا تذودوا القرآن و لا تجاوزوا عنه بعد بيان الله تعالى بما وصف به نفسه تعالى فيه فتضلّوا بعد بيان الرسول صلى الله عليه و آله و الأئمة عليهم السلام تفسير القرآن و تأويله.

*** همان باب، ح ۲:**

الحدّ هنا إمّا بمعنى المتعارف بين المنطقيّين أو بمعنى الجهة كما يفهم من الأحاديث المتقدّمة. أي: لا يوصف بأنّ له جنس و فصل كما في المادّيّات أو لا يوصف بأنّه أحاطه الجهات.

*** همان باب، ح ۳، ذيل «أَنَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله رَأَى رَبَّهُ فِي صُورَةِ الشَّابِّ الْمُوَفَّق»:**

قال الشيخ ـ سلّمه الله ـ: العامّة يروون أنّ النبيّ صلى الله عليه و آله رأى ربّه في هيئة الشابّ الموفّق في سنّ ثلاثين سنةً و كانت رجلاه في خُضْرة و الباقي خارج و الموفّق هو الذي وصل في أوّل عمره إلى الكمالات النفسانيّة و وفّق بها.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]

*** همان حديث، ذيل «نَحْنُ آلُ مُحَمَّدٍ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ»:**

النمط جماعة من الناس يشاركون في الاعتقاد.

*** همان حديث، ذيل «لَا يُدْرِكُنَا الْغَالِي»:**

قال الشيخ ـ سلّمه الله ـ: يحتمل أن يكون بالغين المعجمة بمعنى المتوغّل في البحث و المتفكّر في المطالب العاليّة و يحتمل أن يكون بالقاف؛ أي: المُسرع. يقال: قلت فرسه؛ أي: أسرعت.

*** همان حديث، ذيل «وَ لَا يَسْبِقُنَا التَّالِي»:**

التالي منها بمعني السابق كما يقال: تلت دابّته أي: تقدّمت؛ أي: لا يسبقنا المتقدّمون في العلم و العمل.

*** همان حديث، ذيل «يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ»:**

قال الشيخ ـ سلّمه الله ـ: يفهم من تقرير الإمام عليه السلام أنّ هذا الحديث ليس بموضوع؛ لأنّه عليه السلام فسّر معناه و لم ينكره فحاصل كلامه عليه السلام أنّ رسول الله ﷺ كان في هيئة الشابّ الموفّق في سنّ أبناء ثلاثين سنةً حين نظر إلي عظمة ربّه و رجلا رسول الله ﷺ في خُضْرة من نور الله فهذه صفة رسول الله ﷺ لا حقيقة الله تعالى.

*** همان باب، ح ۱۲، ذيل «كَيْفَ أَصِفُهُ بِأَيْنٍ وَ هُوَ الَّذِي أَيَّنَ الْأَيْنَ حَتَّى صَارَ أَيْناً فَعُرِفَتِ الْأَيْنُ بِمَا أَيَّنَ لَنَا مِنَ الْأَيْنِ أَمْ كَيْفَ أَصِفُهُ بِحَيْث»:**

«أين» مخصوص بالمكان و «حيث» أعمّ منه و من الزمان.

*** همان حديث، ذيل «وَ هُوَ الَّذِي أَيَّنَ الْأَيْنَ حَتَّى صَارَ أَيْناً فَعُرِفَتِ الْأَيْنُ بِمَا أَيَّنَ لَنَا مِنَ الْأَيْنِ أَمْ كَيْفَ أَصِفُهُ بِحَيْثٍ وَ هُوَ الَّذِي حَيَّثَ الْحَيْثَ حَتَّى صَارَ حَيْثاً»**

لا يخفى أنّ قوله عليه السلام: «أَيَّنَ الْأَيْنَ حَتَّى صَارَ أَيْناً [و] حَيَّثَ الْحَيْثَ حَتَّى صَارَ حَيْثاً» مؤيّداً لمذهب القائلين بجعل البسيط؛ أي: جعل نفس الكيف و خلقه لا أنّه جعل الكيف كيفاً لأنّ المهيّات غير محقّق له بالجعل المركّب لا أنّه جعل الأمرين موجوداً؛ لأنّ الوجود

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]

أمر اعتباريّ لا يتعلّق الجعل به كما حقّق في موضعه أو باتّصافه بل الجعل يتعلّق بالمهيّة بحيث يصحّ انتزاع الوجود منها حيث تعلّق الجعل بها كما تقول: جعل نفس المشمش و خلقه لا جعل المشمش مشمشاً و لا جعل المشمش موجوداً و قوله تعالى (جَعَلَ الظُّلُماتِ) (انعام (۶) / ۱) أيضاً مؤيّداً لهذا المذهب.

*** بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْجِسْمِ وَ الصُّورَةِ، ح ۱، ذيل جِسْمٌ صَمَدِيٌّ»:**

قال الشيخ ـ سلّمه الله ـ: أي جسم مُصمت.

*** همان حديث، ذيل «مَعْرِفَتُهُ ضَرُورَةٌ»:**

أي تحصل بالحسّ.

*** همان حديث، ذيل «لَا يُحَدُّ»**

أي لم يكن محدوداً بالجهات كالأجسام.

*** همان حديث، ذيل «لَا يُحَسُّ»:**

أي لم يكن ملموساً.

*** همان باب، ح ۲، ذيل «إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يُسَمِّ الرَّجُلَ**

كنايةٌ عن الإمام عليه السلام.

*** همان حديث، ذيل «لَا مِنْ شَيْءٍ فَيَبْطُلَ الِاخْتِرَاع»:**

إشارةٌ إلي أنّ جميع الحوادث لم تكن مسبوقةً بالمادّة، إنّ الله تعالى إذا ﴿أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُون﴾ بقدرته و حكمته فثبت الاختراع و بطل ما ذهب إليه الفلاسفة (مانند ابن‌سينا در النجاة في بحر الضلالات، ص ۵۳۴ و فخرالدين اسفرايني نيشابوری در شرح كتاب النجاة ابن‌سينا (قسم الالهيات) ص ۱۲۶) من أنّ جميع الحوادث مسبوقةٌ بالمادّة فالحاصل أنّ الاختراع ثبت بدفع الإيجاب الكلّيّ.

*** همان حديث، ذيل «وَ ضَلَّ فِيهِ تَصَارِيفُ الصِّفَات»:**

أي: جميع ما سبق من الصفات ضلّ فيه؛ يعني لما لم [تكن] الصفة فيه لأنّ إثبات كلّ

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]

صفة له ترجع إلى نفي الصفة لما ورد عنهم عليهم السلام أنّ عينيّة الصفات ترجع إلى نفيها، ضلّ تصاريفها فيه تعالى و من حيث إنّ الصفات المشتقّة المتصرّؤ فيها كما يقول الله تعالي و هو عالم و أنّه علم، غير معلوم الكُنه لنا فنحن الضالّون فيها و كذا مباديها و إطلاق التصاريف عليها من حيث أنّها لم تعلم حقيقتها و تصرّفنا فيها ليس كما هى أو من حيث إنّها إذا تصوّرناها فقد صرّفنا فيها و جعلناها معاً في مكتسبه و صوّرناها كذلك، تعالى الله عن ذلك.

*** همان حديث، ذيل «وَ لَا لِعِلَّةٍ فَلَا يَصِحَّ الِابْتِدَاعُ»:**

هذا إشارة إلى ابطال قول الفلاسفة بأنّ العقل الأوّل علّة للعقل الثاني و هكذا إلى العاشر؛ لأنّ قوله عليه السلام : «خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مُتَوَحِّداً بِذَلِك» صريح في خلق الأشياء و ابتداعها بدون علّة.

*** همان حديث، ذيل «احْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَ اسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ»:**

أي: بغير حجاب حاجب فصيغة المفعول بمعنى الفاعل و هكذا مستور بمعنى ساتر.

*** همان حديث، ذيل «وُصِفَ بِغَيْرِ صُورَةٍ وَ نُعِتَ بِغَيْرِ جِسْم»:**

الوصف إظهار ما هو عليه الشيء من الحسن و القبح و النعت مخصوص بالمدح.

*** همان باب، ح ٤، ذيل «أَيُّ فُحْشٍ أَوْخَنَاً»:**

الخنا هو القول الردي.

*** همان باب، ح ٦، ذيل «لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْخَالِقِ وَ الْمَخْلُوقِ فَرْقٌ وَ لَا بَيْنَ الْمُنْشِئِ وَ الْمُنْشَإِ لَكِن هُوَ الْمُنْشِئُ فَرْقٌ بَيْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَ صَوَّرَهُ وَ أَنْشَأَه»:**

أي: لكن هو المنشئ الذي فرّق بين الممكنات بالإيجاديّة حين كان لا يشبهه شيء أو لأنّه لا يشبهه شيء.

*** همان حديث، ذيل «وَ لَا يُشْبِهُ هُوَ شَيْئاً من مخلوقاته»:**

إشارة إلى أنّه لو كان مشبّهاً بالأجسام لم يقدر على الفرق بين من جسّمه و صوّره و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]

أنشأه بالأيجاديّة الخالقة [كذا]؛ لأنّه يلزم من هذا أن يكون الشيء علّةً لنفسه؛ هذا خلف.

*** همان باب، ح ۸، ذيل «مَا يَقُولُ فِي الشَّابِّ الْمُوَفَّق»:**

إشارة إلى ما تقدّم من قول العامّة أنّ النبيّ صلى الله عليه و آله رأي ربّه في هيئة الشابّ الموفّق في سنّ أبناء ثلاثين سنةً و كانت رجلاه في خُضرة. فأجاب الإمام عليه السلام بأنّ رسول الله صلى الله عليه و آله كان في هيئة الشابّ الموفّق الخ.

و ما قال الأمام عليه السلام في هذا الحديث من «أنّ الله لا يشبهه شيء» إشارة إلى أنّ الله تعالى إن كان كما قالوا يلزم التشبيه و هو باطل.

*** بَابُ صِفَاتِ الذَّاتِ، ح ۱، ذيل «وَ الْعِلْمُ ذَاتُهُ وَ لَا مَعْلُوم»**

إشارة إلى عينيّة الصفات.

*** همان حديث، ذيل «فَلَمّا أَحْدَثَ الْأَشْيَاءَ وَكَانَ الْمَعْلُوم»:**

أي: وجد المعلوم فكلمة «كان» تامّة.

*** همان حديث، ذيل «وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُوم»:**

إشارة إلى أنّ العلم تابع للمعلوم فكلمة «كان» تامّة كما بني [كذا] في محلّه.

*** همان حديث، ذيل «فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَحَرِّكاً»:**

قال الشيخ ـ سلّمه الله تعالى ـ: متحرّكاً أي: مُخرج الأشياء من العدم إلى الوجود فحاصل سؤاله أنّ الله تعالى إذا كان لم يزل متحرّكاً متعلّق علمه تعالى بالمحدثات أيضاً قديم، فقال الإمام عليه السلام: «إِنَّ الْحَرَكَةَ صِفَةٌ مُحْدَثَةٌ بِسَبَبِ الْفِعْل» فلا يكون الله تعالى لم يزل متحرّكاً بل إذا أراد الله شيئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُون بإذن الله فلا يكون تعلّق علمه تعالى بالمحدثات قديماً.

*** همان حديث، ذيل «فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَكَلِّماً»:**

أي محدثاً للكلام فقال عليه السلام «إِنَّ الْكَلَام» أي: التكلّم و هو إحداث.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]

*** همان حديث، ذيل «صفة مُحدثة»:**

إشارة إلى إثبات الكلام اللّفظيّ و إبطال الكلام النفسيّ.

*** همان باب، ح ۲، ذيل «فَعِلْمُهُ بِهِ أي بالشيء، قَبْلَ كَوْنِهِ كَعِلْمِهِ بِهِ بَعْدَ كَوْنِهِ»:**

إشارة إلى أنّ علمه تعالى بالمعدوم و الموجود سواء، فعلمه بالمعدوم قبل الوجود كعلمه بالموجود بعد الوجود بلا زيادة و نقصان.

*** همان حديث، ذيل «لِأَنَّ مَعْنَى يَعْلَمُ يَفْعَل»:**

أي: لا يعلم حتّى يفعل فإن أثبتنا أنّ الله تعالى في الأزل يعلم الأشياء قبل أن يفعلها و يخلقها يلزم أن يكون في الأزل معه شيء قديم فيلزم قدم العالم فأجاب عليه السلام بأنّه تعالى لم يزل عالماً أي أنّه تعالى عالم بالأشياء قبل وجودها كما أنّه تعالى عالم بها بعد وجودها و لا يلزم منه أن يكون في الأزل معه شيء لأنّ علمه تعالى قديم و تعلّقه حادث فلا يلزم أن يكون في الأزل معه شيء.

*** بَابٌ آخَرُ وَ هُوَ مِنَ الْبَابِ الْأَوَّلِ [بعد از باب «صفات الذات]، ح ۱، «قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَزْعُمُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَنَّهُ يَسْمَعُ بِغَيْرِ الَّذِي يُبْصِر»**

إشارة إلى أنّ قوماً من أهل العراق يزعم أنّ صفاته تعالى زائدة على ذاته فأجاب عليه السلام بأنّهم كذبوا بل صفاته عين ذاته. هذا معنى قوله عليه السلام: «يَسْمَعُ بِمَا يُبْصِرُ وَ يُبْصِرُ بِمَا يَسْمَع.»

*** همان حديث، ذيل «قَالَ قُلْتُ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ بَصِيرٌ عَلَى مَا يَعْقِلُونَهُ»:**

أي: علي نهج تفكّرهم و تعقّلهم فقال عليه السلام: التفكّر و التعقّل من صفة المخلوق و ليس الله كذلك.

قال الشيخ ـ سلّمه الله تعالى ـ: كلّما وقع «يزعم» في الحديث بمعنى يكذب.

*** همان باب، ح ۲، ذيل «وَ لَكِنِّي أَرَدْتُ عِبَارَةً عَنْ نَفْسِي إِذْ كُنْتُ مَسْئُولاً»:**

أي: و التعبير عمّا في نفسي.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]

*** همان حديث، ذيل «بِلَا اخْتِلَافِ الذَّات»:**

إشارة إلى أنّ ليس ذاته تعالى من حيث العلم ما كان من حيث القدرة مثلاً بل هـذه الصفات ثابتة لذاته تعالى بمعنى أنّها عين ذاته و عينيّتها ترجع إلى نفيها عن ذاته تعالى فيجب بفقده بقيود متكثّرة يكون كلّ منها حيثيّة تقييديّة له تعالى لأنّه لمّا كانت عـينيّة الصفات ترجع إلى نفيها ليست أُموراً وجوديّةً متكثّرةً.

*** همان حديث، ذيل «وَ لَا اخْتِلَافِ مَعْنًى»:**

إشارة إلى أنّ ليس علمه تعالى غير قدرته مثلاً حـتّى يـختلف بـاختلاف الصـفات فليست هذه الصفات المتكثّرة إلّا بالتسمية لا غيره.

لا يخفى أنّ هذا الحديث قد تقدّم في باب إطلاق القول فهذا أوّل حديث متكرّر في هذا الكتاب و ذكر في موضعين.

*** بَابُ الْإِرَادَةِ أَنَّهَا مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ وَ سَائِرِ صِفَاتِ الْفِعْلِ، ذيل «مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ»:**

قال الشيخ ـ سلّمه الله ـ: ليست الإرادة في الحديث بمعنى ما ذهب إليه المتكلّمون من أنّه نوع من العلم و هي العلّة بالنفع فكانت من صفة المريد فهي من صفات الذات؛ بل المراد من الإرادة التي وقعت في الحديث هو الفعل فإرادة الله إحداثه، خلق الإرادة و هو قوله كُنْ ثمّ خلق الأشياء منه فمعني قوله عليه السلام: «خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيئَةَ بِنَفْسِهَا» أي خلق الكاف و النون ثمّ خلق الأشياء بسبب المشيئة و هي الإرادة.

*** همان باب، ح ۵، ذيل «إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عَمْرُو بْنُ عُبَيْد»:**

قال الشيخ ـ سلّمه الله ـ: هو من الصوفيّة لكنّه من العامّة قال في حقّه جعفر الدوانيقيّ: «كلّكم يمشي رُوَيداً» أي متكبّراً متبختراً.

۳. حواشی حرفوشی بر باب الإرادة

*** بَابُ الْإِرَادَةِ أَنَّهَا مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ وَ سَائِرِ صِفَاتِ الْفِعْلِ، ذيل «مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ»**

أي: الإرادة متعلّق بالفعل.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]

*** همان باب، ح ۱، ذیل «إِنَّ الْمُرِيدَ لَا يَكُونُ إِلَّا لِمُرَادٍ مَعَه»:**

إشارة إلى أنّ الإرادة ليست كالعلم و القدرة لتكون من صفات الذات فإن كان الله تعالى لم يزل مريداً كما لم يزل عالماً يلزم أن يكون المراد الذي هو الحوادث اليوميّة لم تزل معه و لم يطلق عليه تعالى «لا يريد» كما لم يطلق عليه تعالى «لا يعلم» و ليس كذلك فلم يزل الله تعالى عالماً قادراً ثمّ أحدث و يوجد الخلق إذا شاء و أراد.

*** همان باب، ح ۳، ذیل «الْإِرَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ الضَّمِير»:**

أي: الميل بالمراد بعد التأمّل و التفكّر في نفعه و ظهور الفعل بعد ذلك و إرادة الله إيجاده لا غير بلا تفكّر و تأمّل فلا كيف لإرادته كما لا كيف لذاته تعالى.

*** همان باب، ح ۵، ذیل «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَسْتَفِزُّهُ شَيْءٌ فَيُغَيِّرَه»:**

أي لا ينقله من حال إلى حال و لا يضطرّ به ليغيّره.

*** همان حدیث، ذیل «لَا يَسُرُّه»:**

لأنّ المخلوق أجوف أي: لأنّ المخلمق محلّ للحوادث لأنّه واحد لا شريك له و ذاته واحد بسيط ليس بمركّب.

*** همان باب، ح ٦، ذیل «وَاحِدِيُّ الْمَعْنَى»:**

أي حقيقة واحدة ليس له جنس و فصل إذ أنّه تعالى لمّا كان هو المقصود ممّا خطر ببالنا من مفهوم ذاته تعالى فيكون لا محالة واحديّ المعني في الخارج لأنّ كلّ ما ارتُسم في الذهن منه فهو ممكن و عنوان له تعالى.

*** باب جُمْلَةُ الْقَوْلِ فِي صِفَاتِ الذَّاتِ وَ صِفَاتِ الْفِعْلِ، ذیل «جُمْلَةُ الْقَوْلِ فِي صِفَاتِ الذَّاتِ وَ صِفَاتِ الْفِعْلِ»:**

لا يخفى أنّ قوله «جملة القول» فكلام المصنّف ـ طاب ثراه ـ إلى آخر الباب.

*** همان باب، ذیل «إِنَّ كُلَّ شَيْئَيْنِ وَصَفْتَ اللَّهَ بِهِمَا وَ كَانَا جَمِيعاً فِي الْوُجُودِ فَذَلِكَ صِفَةُ فِعْلٍ»:**

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]

قوله: إِنَّ كُلَّ شَيْئَيْنِ وَصَفْتَ اللَّهَ بِهِمَا.

أي: كلّ شيئين يطلق عليه تعالى بالنفي و الإثبات كما تقول: إنّ الله أراد هذا و لم يرد هذا و إنّ الله تعالى يحبّ من أطاعه و يسخط من عصاه فذلك متعلّق بالفعل فصفته كالمشيئة المحدثة و لا يكون من صفات الذات.

حاصل الكلام أنّ كلّ شيئين متناقضين كالإرادة و الكراهة و المحبّة و العداوة و كانا في نفس الأمر ثابتان له تعالى و صحّ إطلاقهما عليه تعالى كما تقول: ما يريد الله الظلم و يريد العدل و الإحسان فهو صفة فعل و متعلّقه و ليس من صفات الذات كالعلم و القدرة لأنّ ما كان من صفات الذات لا يصحّ أن يكون ثابتاً لله تعالى في بعض الأوقات و منفيّاً عنه في بعض أُخر بل لم يزل الله تعالى متّصفاً به و هو ثابتاً له في الوجود و نفس الأمر؛ لأنّه عين ذاته تعالى فلم نجد في نفس الأمر ما لا يعلم و ما لا يقدر عليه و لا يشكل بقولك: لا يقدر الله علي الممتنع؛ لأنّك تعلم أنّ كلامنا في الأشياء الموجودة في نفس الأمر و ليس في الممتنع وجود في نفس الأمر و لذلك قلنا: إنّا نجد في الوجود ما لا يعلم و ما لا يعلم يقدر عليه و ليس عدم القدرة علي الممتنع للعجز؛ بل لأنّ الممتنع لعدم وجوده في نفس الأمر ليس قابلاً لقبول القدرة فلا يجوز اتّصافه بالقدرة و العجز و لمّا كانت إرادة الله الفعل لا غير لا يصحّ أن يقال: إنّه تعالى أراد أن يكون ربّاً و قديماً و يصحّ أن يقال له: لم يزل الله تعالى عالماً قادراً لأنّهما من صفات الذات ينفيان عنه تعالى الجهل و العجز و كذلك سائر صفات الذات بخلاف ما كان من صفات الفعل فإنّه لا ينفي عنه تعالى ضدّه فلا يقال: إنّ الإرادة نفي عنه الكراهة و المحبّة تنفي عنه العداوة؛ لأنّه يجوز أن يقال: يحبّ من أطاعه و يبغض من عصاه و أراد هذا و لم يرد هذا.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]

منابع

۱. **قرآن کریم.**

۲. **اعیان الشیعه.** سیّد محسن امین. بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ ق.

۳. **امل الآمل فی علماء جبل عامل.** محمّدبن حسن حرّ عاملي، بغداد: مكتبة الأندلس، ۱۳۸۵ ق.

۴. **الاجازات.** ابراهیم‌بن محمّدبن علی حرفوشی. کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، نسخهٔ شمارهٔ ۸۹۷۵ (تصویر این نسخه در مرکز احیاي آثار اسلامي دفتر تبلیغات اسلامي قم موجود است.)

۵. **الاشارات و التنبیهات.** ابن‌سینا، قم: نشر البلاغه، ۱۳۷۵ش.

۶. **الإیماضات (مصنّفات میر داماد).** میر محمّد باقر داماد. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱– ۱۳۸۱ ش.

۷. **تاریخ مدینة دمشق.** ابوالقاسم علی‌بن حسن ابن‌عساکر. بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ ق.

۸. **تاریخ بغداد.** ابوبکر احمدبن علی خطیب بغدادی. بیروت: دارالکتب العلمیّه، ۱۴۱۷ ق.

۹. **تأویل مختلف الحدیث.** أبومحمد عبدالله‌بن مسلم‌بن قتیبه دینوری. بیروت: دارالکتب العلمیّه.

۱۰. **تحریر القواعد المنطقیّة فی شرح الرسالة الشمسیّه.** قطب الدین الرازی. تحقیق و تصحیح: محسن بیدارفر. قم: بیدار، ۱۳۸۴ ش.

۱۱. **الجوهر النضید في شرح کتاب التجرید.** علّامه حلّی، تصحیح: محسن بیدارفر. قم: بیدار، ۱۳۷۱ش.

۱۲. **خلاصة الأثر فی أعیان القرن الحادی عشر.** محمّد امین، محبّی. بیروت: دار صادر.

۱۳. **دیوان کامل شیخ بهایی.** مقدّمه: سعید نفیسی. تهران: کلینی، ۱۳۶۸ ش.

۱۴. **الذریعة الی تصانیف الشیعه.** محمّد محسن (آقا بزرگ) تهرانی. قم و تهران: اسماعیلیان و اسلامیّه، ۱۴۰۸ ق.

۱۵. **روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه.** محمّد تقی مجلسی. تحقیق: سیّد حسین موسوی کرمانی و شیخ علی‌پناه اشتهاردی و سیّد فضل الله طباطبایی. تهران: کوشانپور، ۱۴۰۶ ق.

۱۶. **سلافة العصر فی محاسن الشعراء بکل مصر.** سیّد علی خان مدنی. تهران: مرتضوی، ۱۳۸۳ش.

۱۷. **شرح الاشارات و التنبیهات.** خواجه نصیرالدین طوسی. قم: نشرالبلاغه، ۱۳۷۵ ش.

۱۸. **شرح کتاب النجاة ابن سینا (قسم الالهیات).** فخرالدین اسفراینی نیشابوری. تحقیق: دکتر حامد

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]

ناجی اصفهانی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.

۱۹. **شرح المنظومه.** ملّا هادی سبزواری. تهران: ناب، ۱۳۶۹– ۱۳۷۹ ش.

۲۰. **شرح المواقف.** سیّد شریف علی‌بن محمّد جرجانی. مصر: السعادة، ۱۳۲۵ ق.

۲۱. **العقد الفرید.** ابن عبد ربّه اندلسی. بیروت: دار الکتب العلمیّه، : ۱۴۰۴ ق.

۲۲. **قواعد المرام فی علم الکلام.** میثم‌بن علی‌بن میثم بحرانی. تحقیق: سیّد احمد حسینی. قم: کتابخانهٔ آیت الله مرعشی، ۱۴۰۶ ق.

۲۳. **الکافی.** ابوجعفر محمّدبن یعقوب کلینی. تحقیق و تصحیح: علی‌اکبر غفّاری. تهران: دار الکتب الاسلامیّه، ۱۴۰۷ ق.

۲۴. **الکامل فی الضعفاء.** عبدالله‌بن عدّی‌بن عبدالله الجرجانی. تحقیق: یحیی مختار غزاوی. بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۹ ق.

۲۵. **کشّاف اصطلاحات الفنون و العلوم.** محمّد علی تهانوی. بیروت: مکتبة لبنان ناشرون، ۱۹۹۶ م.

۲۶. **لسان العرب.** محمّدبن مکرم ابن‌منظور. بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق.

۲۷. المفردات فی غریب القرآن. حسین‌بن محمّد راغب اصفهانی. تحقیق: صفوان عدنان داوودی. بیروت ـ سوریه: دارالعلم، الدار الشامیّه، ۱۴۱۲ ق.

۲۸. **میزان الاعتدال فی نقد الرجال.** شمس‌الدین محمّدبن أحمد ابن‌عثمان. تحقیق: علی‌بن محمّد بجاوی. بیروت: دار المعرفه، ۱۳۸۲ ق.

۲۹. **النافع یوم الحشر فی شرح الباب الحادی عشر.** فاضل مقداد سیوری. بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۷ ق.

۳۰. **النجاة من الغرق فی بحر الضلالات.** ابن‌سینا. تصحیح: محمّدتقی دانش پژوه. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۹ش.

۳۰. **نهج‌البلاغه.** سید رضی. قم: دارالهجره.

منبع اینترنتی

وبلاگ کاتبان، وبلاگ کشکول WWW.Kateban.Kashkool.com

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.10.1]